

کاربرد حروف در قرآن کریم

با نگاهی به ترجمه آقای خرّمشاهی

دکتر محمد هادی مؤذن جامی

ترجمه‌های گوناگون از قرآن کریم، افق‌های تازه‌ای فرا راه ما نمایانده است. بی‌تردید راهی آسان‌تر از ترجمه برای تفهیم و تفهم سراغ نیست. افسانه است اگر باور کنیم زبانی به زبان دیگر قابل ترجمه نیست. تاریخ طولانی ارتباطات بشری نشان می‌دهد که ترجمه امری شدنی است. اما زبان مانند هر پدیده اجتماعی، سطوح مختلفی دارد و یکی از این سطوح و لایه‌ها حاوی و حامل تجربه‌های روحی جمعی جامعه است. این تجربه اگر منحصر به فرد باشد با ساز و کار تمثیل و تمثّل و تشبیه و تشبّه و سایر راه‌های تفهیم و تفهم قابلیت گزارش می‌یابد؛ گرچه گاه به دشواری. اما اگر تجربه منحصر به فرد نباشد با ساز و کار تطابق، تضمین و التزام و نظیر اینها بیان می‌شود. همین ساز و کارهاست که ارتباط زبانی اقوام گوناگون را میسر ساخته است. اما بدیهی است که اشتراک تجربه یا تلفیق تجارب مشترک، مایه و پایه کار است.

برای نمونه، گزارش ما از موجودی چون زرافه - اگر تجربه نشده باشد - چگونه است؟ در تجربه موجود، برخی خصوصیات او را برمی‌گیریم و «شتر گاو پلنگ» را می‌سازیم. این عامیانه‌ترین مثال برای تفهیم ساز و کار ترجمه است. اما توضیح امور همواره به این آسانی نیست. وقتی گفته می‌شود اسکیموها بیش از هزار واژه برای معرفی گوزن قطبی دارند، یا اعراب هزاران واژه برای شتر ساخته‌اند، یا حتی در همین زبان سمنانی می‌توان گوسفندی را نامگذاری کرد و از بین هزاران گوسفند شناساند، پس عوامل دیگر را باید بازشناسی کرد.

فرض کنید بخواهیم رجز مشهور اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع) خطاب به مزّحّب را ترجمه کنیم:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ ضِرْغَامُ أَجَامٍ وَ لَسْتُ قَسْوَرَةَ

مرحب خود را شیر بیشه کارزار می‌دانست. علی (ع) خطاب به او می‌گوید:

مسامم مرا نامیده شیر شیر بیشه منم نیی تو شیر

«حیدر» و «حایر» شیر درنده است؛ «ضِرْغَام» نیز به همین معنی است؛ اما «قَسْوَرَةَ» را چه معنی کنیم؟ اگر اسد



و عَبَسَ و غَضِبَ و لِيث و ... می آمد، چه باید می کردیم؟ بدیهی است تجارب ما از شیر در حدی نیست که انواع شیرهای بزرگ و کوچک و پریشم و ... را بشناسیم و بشناسانیم؛ لذا ناچاریم مثلاً «حیدر» را شیر فربه جوان، «ضرغام» را نره شیر توانا یا شیر ژبان و «قَسْوَرَة» را شیر پیر ترجمه کنیم تا اندکی از ابهام موجود کاسته شود. حال اگر شعر را بازخوانی و ترجمه کنیم نکات بیشتری فهمیده می شود:

من آنم که مادرم مرا [به دلیل درشتی تن و قدرت، نه بچه شیر (شبل) که] شیر فربه جوان نامیده است. شیر ژبان بیشه ها [منم] و تو حتی شیر پیری نیستی [یعنی لایق آن نیستی که حتی در زمرة شیران جای گیری، ولو شیر پیر ناتوان].

با همین نکته می توان فهمید که شیر، شیر است، ولو پیر باشد؛ و آیه ﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ (مُدَّثَّر: ۵۱) با این توضیح، معنایی آشکار می یابد. گورخر یا خر وحشی از همین شیر پیر نیز گریزان است. اگر مترجم بکوشد تا تجربه های مشابه را تحت یک اسم (واژه) گرد آورد، ترجمه اش رسا خواهد شد. برای ترجمه تجربه های غیر مشترک، از ضمیمه کردن چند واژه به هم نباید ترسید و یا دریغ کرد. حروف نیز در زبان اهمیت خاصی دارند و فهم درست نقش و کاربرد آنها در زبان، مایه گزارش درست و دقیق خواهد شد. نگارنده از این منظر، ترجمه های موجود قرآن را نارسا می داند. یکی از تازه ترین آنها ترجمه آقای بهاء الدین خرمشاهی است که نگارنده نگاهی به آن انداخته است. گرچه این بررسی، نگاهی، همزمان، به پنج ترجمه خرمشاهی، خواجوی، الهی قمشاهی، معزی و میبدی داشته است و نیم نگاهی هم به ترجمه تفسیر ابوالفتح رازی، تفسیر نوین، تفسیر پرتوی از قرآن و تفسیر سُبَّار (عربی)؛ اما راهنمای اصلی، تفسیر المیزان (عربی) و متن اصلی مورد بررسی، ترجمه جناب آقای خرمشاهی بوده است.

الف) کاربرد حرف «إلى»

۳) سورة آل عمران، آیه ۵۲: ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾
«یاوران من در راه خداوند کیستند؟»

ترجمه آقای خرمشاهی معادل «مَنْ أَنْصَارِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است؛ اما آیه چنین نمی گوید. حرف «إلى» نشان می دهد که حضرت عیسی (ع) از حواریون خواسته است او را برای خدا - و نه هدفی دیگر - یاری کنند و نصرت خدا نیز به یاری رسول اوست. برای همین حواریون پاسخ می دهند: ﴿نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾ و این پاسخ مطابق خواست اوست؛ گویی آنها می گویند: نَحْنُ نَاصِرُونَ لِأَنَّهُ نَصْرُ اللَّهِ تَعَالَى. پس ترجمه درست تر این است: یاران من برای خدا کیانند؟

۴) سورة نساء، آیه ۲: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ﴾
«اموال ایشان را با اموال خویش مخورید.»

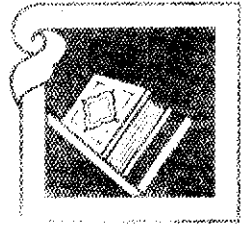
ترجمه، معادل «مَعَ أَمْوَالِكُمْ» است، در حالی که مراد آیه نهی از تضييع اموال یتیمان از راه اضافه کردن اموال ایشان به اموال خویش است؛ لذا رضی در شرح الکافی (ج ۲، ص ۳۰۱) معنی آن را «لَا تُضَيِّفُوهَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ» دانسته است. بدیهی است که بین دو معنی فرق بسیار است. پس ترجمه درست تر این است: دارایی ایشان را به دارایی خویش اضافه نکنید.

۱) سورة بقره، آیه ۱۴: ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ...﴾
چون با پیشوایان خویش تنها شوند...

فرق است بین تعبیر قرآن «خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ» و «خَلَوْا بِشَيَاطِينِهِمْ» (= صاروا مَعَهُمْ فِي خَلَاءٍ أَوْ انْفَرَدُوا بِهِمْ). ترجمه آقای خرمشاهی معادل تعبیر اخیر است، اما تعبیر قرآنی در عربی معادل «إِنْتَهَوْا إِلَيْهِمْ فِي خَلْوَةٍ» (= در خلوت به ایشان رسند) است. این تعبیر نشان می دهد که هدف از ملاقات پنهانی، اثبات پیوستگی است و تعبیر «إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» مؤید این برداشت است. پس در ترجمه باید این قصد و هدف آشکار شود و مثلاً ترجمه شود: و چون در تنهایی به دوستان نافرمان خویش رسند....

۲) سورة بقره، آیه ۱۸۷: ﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ﴾
«آمیزش شما با زنانان در شبهای روزه بر شما حلال شد.»

«إلى» در این آیه صرف قضای حاجت را نشان می دهد، نه مصاحبت و التصاق به همسر و از دست رفتن فضیلت دعا و عبادت فراوان در شبهای پربرکت روزه داری را. نظیر این تفاوت در تعدیة احسان به «إلى» و «بِ» دیده می شود که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.



توجه کنید که اضافه کردن، خود شامل دو معنی است: یکی مایل کردن چیزی به سوی چیز دیگر، یعنی تغییر جهت شیء یا مال؛ و دوم، اسناد و ضمیمه ساختن آن شیء به شیء دیگر.

(۵) سورة هود، آیه ۲۳: ﴿وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَيْبِهِمْ﴾ «و در برابر پروردگارشان خشیت و خشوع داشته‌اند.»

باید توجه داشت که «إخبات» وقتی با «لِ» متعدی می‌شود بر تواضع همراه با خشوع دلالت می‌کند. [رک: ﴿فَتَخَبَّتْ لَهُ قُلُوبُهُمْ﴾ (حج: ۵۴) «و دل‌هایشان در برابر آن خاشع شود.» (این ترجمه هم نارساست.)] اما وقتی با «إِلَىٰ» متعدی می‌شود به معنی اطمینان است. پس ترجمه درست‌تر این است: و [به پناه بردن] به پروردگارشان آرامش جویند.

(۶) سورة ابراهیم، آیه ۳۷: ﴿فَأَجْعَلْ أُفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾ «پس دل‌های مردمی را به آنان مهربان کن.»

«هوی» در عربی به معنی [سراع در مشی است، و آمدن آن با «إِلَىٰ» در هماهنگی با سرایشی وادی [که در «واد غیر ذی زرع» به آن اشاره شده] بسیار لطیف است.

باری، ترجمه نزدیک‌تر این است: پس دل‌هایی از [دل‌های] مردم را خواهان (و شیفته) ایشان ساز.

همین‌جا باید از یکسانی ترجمه واژه‌های رَبِّ و رَبَّنَا (= پروردگارا) در آیات ۳۶-۴۰ اظهار شگفتی کنم، چرا که فرق آنها هویداست؛ کما اینکه «واد غیر ذی زرع» سرزمین بی‌آب و علف نیست، دره غیرقابل کشت است. (رک: ترجمه خواجوی و معزی)

(۷) سورة اِسراء، آیه ۴: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ﴾ «و بر بنی اسرائیل در کتاب آسمانی مقرر داشتیم.»

فرق است بین «قَضَىٰ إِلَيْهِ» و «قَضَىٰ عَلَيْهِ». اگر به آیه ۶۶ سورة حجّج توجه کنیم: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ﴾ درمی‌یابیم که «قَضَيْنَا إِلَيْهِ» به معنی خیر دادن است. «کتاب آسمانی» کژتابی دارد: آیا مراد کتب سماویه - چون لوح محفوظ - است، یا کتب نازله چون تورات و قرآن؟ به نظر نگارنده مراد از کتاب، تورات است. آقای خواجوی ترجمه کرده‌اند: در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم... که درست است. اما مقرر داشتن نوعی قضاء محتوم و معادل «قَضَىٰ عَلَيْهِ» است که در اینجا درست نیست.

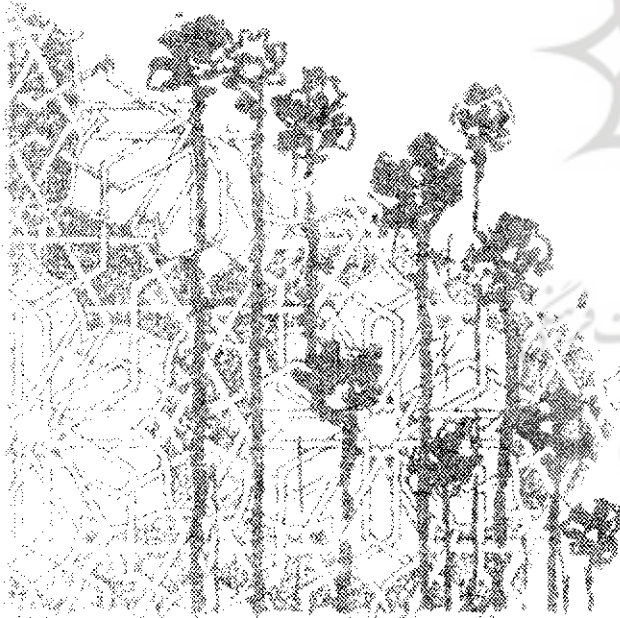
(۸) سورة فُضِّلَتْ، آیه ۶: ﴿فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ﴾ «و در کار او راست و درست باشید.»

استقامت با هر حرفی معنای خاصی دارد: با «لِ» به معنی ثبات است ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ﴾ (توبه: ۷)، با «عَلَىٰ» به معنی مداومت بر کار ﴿لِوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ...﴾ (جن: ۱۶)، و با «إِلَىٰ» به معنی قصد و توجه به سوی چیزی است؛ لذا آیه می‌گوید: ﴿فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ﴾ «أَيُّ فِي التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ دُونَ الْأَيْتَةِ».

پس ترجمه درست‌تر این است: پس [بدون انحراف به سوی دیگران] تنها به او رو آورید.

(۹) سورة حُجْرَات، آیه ۵: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ...﴾ «و اگر صبر می‌کردند که تو بر ایشان بیرون آیی...» لطایفی در این آیه هست؛ از جمله اینکه اگر نمی‌فرمود «إِلَيْهِمْ»، کمال ادب رعایت نمی‌شد، و «إِلَىٰ»، [پناه‌آوردن] و «قَضَدَهُ لَهُمْ» را با هم می‌رساند. و اگر مثلاً می‌فرمود: «حَتَّىٰ تَخْرُجَ لَهُمْ» تأدیب لازم را نداشت و مردم نیز بایست صبر می‌کردند تا دریابند که خروج پیامبر (ص) به قصد ایشان و به سوی آنهاست یا نه؟

به هر حال ترجمه درست‌تر این است: و اگر آنان صبر می‌کردند تا به سویشان [و برای دیدار آنها] به درآیی...



ب) کاربرد حرف «بِ»

(۱) سورة بقره، آیه ۱۷: ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ﴾ «[به ناگاه] خداوند نورشان را خاموش کرد.»

فرق است بین «أَذْهَبَهُ» و «ذَهَبَ بِهِ». زمخشری می‌نویسد: مَعْنَى أَذْهَبَهُ أزالَهُ وَ جَعَلَهُ ذاهِباً وَ يُقَالُ ذَهَبَ بِهِ إِذَا اسْتَضْحَبَهُ وَ مَضَىٰ بِهِ مَعَهُ... وَ الْمَعْنَى: أَخَذَ اللَّهُ نُورَهُمْ وَ أَمْسَكَهُ وَ مَا يُمْسِكُ اللَّهُ فَلَا مَرْسِلَ لَهُ، فَهُوَ أَتْلَعُ فِي الإِذْهَابِ (کشاف، ج ۱، ص ۲۰۰). تمام موارد چهارده‌گانه ذَهَبَ



قرآن، ج ۱، ص ۳۸). و معنی این است: و سببها در میانشان یکسر بریده شود. اگر «فَطَعَّتْهُمُ الْأَسْبَابُ» می فرمود، دلالت بر بقاء اسباب و نرسیدن سوء به متبوعان و نزول عذاب بر تابعان داشت؛ اما این رشته‌های پیوند خیالی که تابع و متبوع را به هم پیوند می دهد ریسمانی پوسیده و ضعیف است و در رستاخیز گسسته و بریده می شود و متبوعان از تابعان خود بیزاری جسته و از خویش رفع مسؤولیت می کنند؛ با این همه این اعمال سودی ندارد و تابع و متبوع در آتش می افتند و تعبیر «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» این گسیختگی رشته‌های پیوند و خیالی بودن آنها را به تصویر کشیده است.

۴) سورة آل عمران، آیه ۱۲۳: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِتَدْرِوَاتِكُمْ أَنْ تَبَدُّوْا﴾ «و خداوند شما را در حالی که ناتوان بودید در [جنگ] بدر یاری داد.»

بدر زمینی باز و فراخ است و موقعیت سوق الجیشی برای پناه گیری ندارد. اگر «فی بَدْرِ» می آمد إشعار به موقعیت خاص و سوق الجیشی داشت، اما «بِتَدْرِوَاتِكُمْ» نشان می دهد که پیروزی مسلمین به خاطر عوامل عادی و طبیعی نبوده بلکه صرفاً به نصرت الهی باز می گردد. تعبیر «أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» مؤید این برداشت است. پس «باء» دلالت بر وقوع حادثه در محلی بدون قصد تمکن در آن دارد، یعنی مجرد ملاست و التصاق بِأَيِّ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَائِهِ. با این توضیح، افزودن کلمه «جنگ» نیز درست نیست، چرا که مراد ذکر نصرت الهی در بخشی از سرزمین بدر است از جهت نصرت الهی، نه چیز دیگر. بنابراین ترجمه درست تر این است: و تحقیقاً خداوند شما را - با وجود ناتوانی تان - در بدر یاری کرد. و دقیق تر: و تحقیقاً خداوند به بدر [صرفاً به نصرت خود] یاریتان کرد و حال آن که ناتوان بودید.

۵) سورة آل عمران، آیه ۱۵۳: ﴿فَأَنبَأَكُمُ عَمَّا بِيَعْمُ﴾ «و بدین سان غم و محتتی نصیب شما کرد.» ترجمه بسیار نارساست. خازن با استفاده از معنی الصاق که معنای اصلی «باء» است آیه را «عَمَّا مُتَّصِلًا بِعَمِّ» معنی کرده است. فی الواقع کاربرد «باء» نشانه زیادت ابتلاء الهی به دلیل مخالفت آنها با فرمان پیامبر (ص) و سرگرمی به غنایم است. «ثوب» به معنی رجوع شیء به حالت اولیة خود است و «ثواب»، کیفر عملکرد انسان که بدو باز می گردد. (رک: راغب، ذیل «ثوب».)

پس ترجمه درست تر این است: پس شما را [به خاطر نافرمانی] به اندوهی پیوسته به اندوه دیگر کیفر داد.

متعدی بالباء مشتمل بر استصحاب است. صاحب المنار در این مورد نکته لطیفی گفته است و آن اینکه معیت و توفیق الهی در افروختن آتش و روشنائی آن تا زمانی ادامه دارد که منافقان بر سبیل فطرت باشند، اما وقتی که از راه به در شدند آنها را تنها می گذارد و نورشان را می برد. ضمناً از دید فلسفی و عرفانی، رجوع هر کمالی به معدن آن حتمی است. اگر اشکال شود که خدا را به ذهاب نتوان وصف کرد، می گویم او به مَجْیء: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ (فجر: ۲۲) وصف شده است (روح المعانی، ج ۱، ص ۱۶۵).

به هر حال معنی آیه به ترجمه آیت الله طالقانی این است: خداوند نورشان را [برگرفت] و برد. با این توضیح ترجمه صحیحتر این است: خداوند نورشان را [با خود] ببرد، یا خداوند نورشان ببرد.

۲) سورة بقره، آیه ۵۰: ﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَيْنِ﴾ «و یاد کنید که دریا را برای شما شکافتیم.»

در این آیه، «باء»، الصاق و ملاست را تصویر می کند، یعنی همزمان با ورود و حرکت بنی اسرائیل، آب می شکافت و آنها پیش می رفتند، نه اینکه آنها منتظر

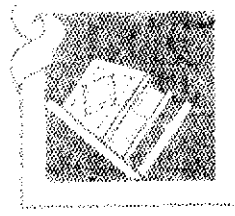


شکافتن دریا شده باشند و پس از شکافتن آن وارد شده باشند و این تجلی عظمت قدرت الهی است.

پس ترجمه درست تر این است: و [یاد کنید] هنگامی که دریا را به [ورود و همزمان با حرکت] شما شکافتیم.

۳) سورة بقره، آیه ۱۶۶: ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ «و پیوندشان گسسته شود.»

به تعبیر مرحوم آیت الله طالقانی، بلاغی تَقَطَّعَتْ بِهِمُ به جای تَقَطَّعَتْ الْأَسْبَابُ توصیف شدنی نیست (پرتوی از



۶) سورة نساء، آیه ۴۲: ﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ﴾ «در چنین روزی کسانی که کفر ورزیده و از پیامبر سرپیچیده‌اند آرزو کنند کاش زمین [آنان را فرو ببرد و] بر آنان هموار گردد.»
 قسمت اخیر فی الواقع ترجمه «لَوْ تُسَوَّىٰ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ» است. اما بآء مبالغه در این آرزوی ناشی از حسرت و ندامت و ترس از عذاب، تصویری خاص ارائه کرده است. کافران آرزو می‌کنند ای کاش به سان خاک شوند، یعنی ملصق خاک باشند، به گونه‌ای که تمایزی بین آنها و خاک نباشد. مؤید این برداشت، آیه ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ (نبا: ۴۰) است. پس ترجمه درست‌تر این است: آن روز کسانی که کفر ورزیده و نافرمانی پیامبر کرده‌اند آرزو کنند کاش با خاک یکسان می‌شدند.

۷) سورة انعام، آیه ۶۰: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَزَّخْتُمُ بِالنَّهَارِ﴾ «و او کسی است که روح شما را در شب [به هنگام خواب] می‌گیرد و می‌داند که در روز چه کرده‌اید.»

در آیه ۱۳ همین سوره می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾ «و آنچه در شب و روز آرام [و نکاپو] دارد از آن اوست.» چه فرقی بین «فی اللَّيْلِ» و «بِاللَّيْلِ» است؟ فی اللَّيْلِ اشاره به اعماق و وسط شب دارد، برخلاف بِاللَّيْلِ که بر هر جزئی از اجزاء آن دلالت می‌کند. یعنی علم خداوند، شامل ساکن در اعماق شب و تاریکی افکنی آن می‌شود - چه رسد به سایر اوقات شب -؛ و بر متحرک در وسط روز و شلوغی آن - چه رسد به سایر اوقات آن - نیز احاطه دارد، این، در مورد نوم، اما در مورد وفات باید بگوییم که احتمال وقوع آن در هر جزئی از اجزاء شب وجود دارد. اگر از لطیفه‌ای که در اجتراف (= اکتساب الإثم) هست هم صرف نظر کنیم، معنی آیه می‌شود: و او کسی است که روح شما را به [هنگام خواب در طول] شب می‌گیرد، و می‌داند به [هنگام کار و کوشش در طول] روز چه به دست آورده‌اید.

۸) سورة انعام، آیه ۱۵۳: ﴿وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ «و به راه‌های دیگر نروید که شما را از راه، دور اندازد.»

آیه می‌خواهد بگوید: سُبُلُ فی ذاتها متفرقه و ضالّه است و به راه خدا نمی‌انجامد و اگر می‌فرمود: «تَفَرَّقَ كُمْ السُّبُلُ» معنی این بود که هذه السُّبُلُ تُضِلُّ السَّالِكِينَ وَ تُبْعِدُهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ لذا آلوسی می‌نویسد: الباءُ لِلتَّعْدِيَةِ، أَيُّ فَتَفَرَّقَ كُمْ حَسَبَ تَفَرُّقِهَا (روح المعانی، ج ۸، ص ۵۷۰)؛

درست مانند فرقی أَذْهَبَهُ وَ ذَهَبَ بِهِ که دومی به خاطر دلالت بر استصحاب بلیغ‌تر است.

پس ترجمه مطابق‌تر این است: و راه‌ها [ی دیگر] را در پیش نگیرید که شما را از راه او به در ببرد. یا: و راه‌ها [ی دیگر] را در پیش نگیرید که شما را [پراکنده می‌کند و] از راه او بگرداند.

۹) سورة توبه، آیه ۶۱: ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ «به خداوند و مؤمنان ایمان دارد.»

ایمان به مؤمنان یعنی چه؟ تعدیه فعل «آمَنَ» به بآء دلالت بر مصاحبت و التصاق دارد، یعنی مؤمن در پناه ایمان احساس امنیت و طمأنینه می‌کند، لذا جز برای خدا و رسول و کتب آسمانی به کار نمی‌رود. اما تعدیه «آمَنَ» به لام به معنی الْمُصَدِّقُ فِيمَا دَعَا إِلَيْهِ است، لذا برای ابناء بشر به کار می‌رود، اما آمَنَ لِلَّهِ وَ لِكُتُبِهِ نداریم.

در این آیه می‌گوید: پیامبر به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد.

بررسی آیات دیگر نیز مؤید این نظر است (رک: آل عمران: ۷۳، یونس: ۸۳، یوسف: ۱۷، مؤمنون: ۴۷، شعراء: ۱۱۱، دخان: ۲۱) و مترجم محترم خود آیات یوسف: ۱۷ و دخان: ۲۱ را درست ترجمه کرده‌اند: ﴿وَ مَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ «و ما اگر هم راستگو باشیم تو سخن ما را باور نخواهی کرد.» ﴿وَ إِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ﴾ «و اگر سخن مرا باور ندارید پس از من کناره بگیرید.»

۱۰) سورة یوسف، آیه ۱۰۰: ﴿وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾ «و با بیرون درآوردن من از زندان در حق من نیکی کرد.»

تعدیه احسان به بای مصاحبت، عدم مفارقت احسان را نشان می‌دهد، برخلاف تعدیه آن به إلی که یک بار، آن هم برای قارون، به کار رفته است: ﴿وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ (قصص: ۷۷)؛ لذا زرکشی می‌نویسد: أَحْسَنَ بِي وَ إِلَيَّ مُخْتَلِفَةٌ الْمَعْنَى وَ قَالَ لِيُوشَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «بی» لِأَنَّ إِحْسَانًا دَرَجٌ فِيهِ دُونَ أَنْ يَقْصِدَ الْغَايَةَ الَّتِي صَارَ إِلَيْهَا (البرهان، ج ۴، ص ۱۷۶). پس در «أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» تلمیحی به دوری قارون از خدا نهفته است و اینکه احسان خدا به معنی معیت حب او نیست، بلکه نوعی استدراج است نه اکرام، برخلاف «أَحْسَنَ بِي» که معیت حب و اکرام از آن جلوه‌گر است. «قَدْ» نیز می‌تواند برای تأکید یا تکثیر باشد. به هر حال ترجمه‌های مناسب اینهاست: و تحقیقاً مشمول لطف و احسان پروردگارم بوده‌ام هنگامی که از



زندان بیرونم آورد.

یا: و بارها مشمول احسان [مداوم] پروردگام بوده‌ام [مانند] هنگامی که از زندان بیرونم آورد.

(۱۱) سوره مؤمنون، آیه ۲۰: ﴿تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ﴾ «و روغن [زیتون] برمی آورد».

فوق است بین «تَنْبُتُ الذُّهْنَ» و «تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ»؛ از اولی رویش چیزی که روغن می‌گردد فهمیده می‌شود و از دومی مصاحبت روغن از آغاز رویش؛ لذا فخررازی می‌گوید: أُنْ تَنْبُتُ وَ الذُّهْنُ فِيهَا (تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۲۰۱). پس ترجمه می‌شود: می‌روید و روغن در آن است.

(۱۲) سوره نور، آیه ۳۹: ﴿كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ...﴾ «همچون سرابی در بیابانی...».

باء دلالت بر عدم تمکن و استقرار دارد - برخلاف فی - پس ترجمه مطابق تر این است: به سان سرابی به بیابانی...

(۱۳) سوره فرقان، آیه ۵۹: ﴿فَسْتَلِّ بِهِ خَبِيرًا﴾ «و درباره‌اش از [فردی] آگاه بپرس».

مترجم فی الواقع «فَسْتَلِّ عَنَّهُ خَبِيرًا» را ترجمه کرده است. با توجه به معنی بَاء تجرید و دلالت آن بر مصاحبت، آیه می‌خواهد بگوید: پرسنده از ذات و صفات خدا لازم است که مغفرت خدا همراه او باشد و به یاری وحی او به علم به صفات او دست یابد، چرا که هیچ‌کس بهتر از خود خدا نمی‌تواند او را بشناساند (فَمَنْ طَلَبَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَعَالَى غَيْرَ مُسْتَضْحِبٍ هُدَاهُ ضَلَّ وَ غَوَى). برای همین و با توجه به معنی بای تجرید می‌گویند: فَكَأَنَّهُ قِيلَ: فَسْتَلِّ بِسُؤَالِهِ خَبِيرًا وَ الْمَعْنَى إِنْ سَأَلْتَهُ وَجَدْتَهُ خَبِيرًا وَ الْخَبِيرُ عَلَيْهِ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى.

پس ترجمه این است: و چون از او بپرسی، آگاهش خواهی یافت. یا: از آگاهی [چون او] بپرس.

(۱۴) سوره فرقان، آیه ۷۲: ﴿وَ إِذَا مَرَّوَا بِاللُّغُوِّ مَرَّوَا كِرَامًا﴾ «و چون بر امری لغو بگذرند کریمان بگذرند».

فعل «مَرَّوَا» وقتی به بَاء متعدی می‌شود تَلَبَّسَ و قَرَّبَ و مَلَاصَقَتْ را دربردارد. آیه می‌خواهد بگوید: ثبات و رزانت عباد الرحمن مایه نگهداری زبان و گوش و دل‌هایشان از آلودگی به لغو است، گرچه زندگی این جهانی بالطبع آلوده به این مسائل است و گزیری از مخالطت با بیهوده‌گوییان و مصاحبت بیهوده‌کاران نیست، و این مدحی بلیغ است.

چون سخن، شایع‌ترین نوع ارتباط انسان‌هاست و لغو، هر سخن بیهوده بدون فکر و اندیشه یا هر کلام قبیح است

(رک: راغب، ذیل «لغو»)، پس در آیه باید لغو را به سخنان بیهوده - که کمترین حد لغو است - ترجمه کرد و مؤید آن، آیاتی چون ﴿لَا تَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا﴾ (مریم: ۶۲) و ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾ (قصص: ۵۵) است. بدیهی است اگر کسی به سخن بیهوده آلوده نشود به مراتب بالاتر از آن به طریق اولی آلوده نمی‌شود. براساس همین فهم قرآن با قرآن و لزوم اعراض از لغو (سخن بیهوده) و با توجه به معنی «مرو» که الْمُضَى وَ الإِجْتِيَاظُ بِالشَّيْءِ است (رک: راغب، ذیل «مَرَّوَا»)، معنی آیه این است: إِهْتَمُّ إِذَا دَخَلُوا إِلَى التَّقْوَى بِاللُّغُوِّ كَنَوْا عَنْهُ وَ إِذَا سَمِعُوهُ تَصَامَوْا عَنْهُ وَ إِذَا شَاهَدُوهُ أَعْرَضُوا عَنْهُ.

پس ترجمه درست‌تر این است: و چون در گذر، سخن بیهوده و ناپسند بشنوند بزرگوارانه بگذرند. [نه سخن زشتی گویند و نه گوش فرادهند].

(۱۵) سوره دخان، آیه ۵۴: ﴿وَ زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ﴾ «و آنان را با حوریان درشت چشم همسر می‌گردانیم».

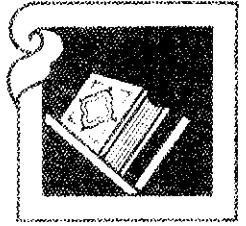
این ترجمه فی الواقع مطابق «زَوْجَانَهُمْ حُورًا عِينًا» است؛ اما بَاء در آیه إشعار به ملازمت و شدت قرب و التصاق دارد. راغب می‌نویسد: زَوْجَانَهُمْ بِحُورٍ عِينٍ أَيْ قَرَنَاهُمْ بِهِنَّ. مترجم همین تعبیر را در آیه ۲۰ سوره طور درست‌تر ترجمه کرده است: «و آنان را جفت حوریان درشت چشم گردانیدیم».

به هر حال، با توجه به نکره بودن «حور عین»، ترجمه درست‌تر این است: و آنان را جفت [و همدم همیشگی] حوریانی درشت چشم گردانیدیم.

(۱۶) سوره قمر، آیه ۳۶: ﴿وَ لَقَدْ أَنْذَرْتَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ﴾ «به راستی [لوط] آنان را از سخت‌گیری ما هشدار داده بود، ولی در برابر هشدار گردن‌کشی کردند».

باء در «فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ» نشان می‌دهد که مراد استخفاف و استهزاء لوط (ع) بوده و کافران هشدارها را جدی نمی‌گرفتند، یعنی هشدارها برایشان محل جدال و بحث نبود، و گرنه می‌فرمود: «فَتَمَارَوْا فِي النُّذُرِ»، یعنی لوطیان همه اندیشه‌ای واحد داشتند و به لودگی و مسخره‌بازی بین خود آن را نقل می‌کردند. به هر حال گرچه تماری اصرار بر جدال و القاء شک است (المیزان، ج ۱۹، ص ۸۱) و ریشه مرآء مشتمل بر مدهانه در جدال است، اما کاربرد بَاء نشان می‌دهد که اصل مطلب تماری اصرار بر جدال واقعی نیست، بلکه لودگی و اصرار تمسخرآمیز مراد است.

پس ترجمه درست‌تر این است: و به راستی [لوط (ع)] بارها [انان را از سخت‌گیری ما بیم [و هشدار] داده بود، ولی



[لوطیان] هشدارها را به جدال [و لودگی] سبک گرفتند.
نکته جالب توجه آنکه واژه «تُدْر» چهارده بار در قرآن به کار رفته است و مترجم محترم و بسیاری چون ایشان تعدادی را هشدار و تعدادی را هشدارها و بخشی را هشداردهندگان ترجمه کرده‌اند. توجه به سیاق آیات و بررسی قصص قرآنی نشان می‌دهد که درست‌تر آن است که تُدْر را جمع تَذیر به معنی اِنذار بدانیم (المیزان، ج ۱۹، ص ۶۹)؛ اما معلوم نیست چرا «تُدْر» را در آیات ۲۳، ۳۳ و ۴۱ این سوره «هشداردهندگان» و در آیات ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۳۰، ۳۶، ۳۷ و ۳۹ «هشدار» ترجمه کرده‌اند؟ و آیا برای «فَذَوْقُوا عَذَابِي وَ تَذَرُوا» (قمر: ۳۷) ترجمه «پس عذاب و هشدار مرا بچشید» درست است؟ مگر هشدار چشیدنی است؟ آیا مثلاً بهتر نبود ترجمه می‌شد: پس عذاب من و [نتیجه نشیندن] هشدارها را بچشید؟ آیا «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ» (قمر: ۲۳) به جای «ثمود هشداردهندگان را دروغ‌زن شمرد»، مناسب‌تر نبود ترجمه می‌شد: ثمود هشدارها را دروغ شمرد؟

(۱۷) سوره معارج، آیه ۱: «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»
«خواهنده‌ای عذابی رخ‌دانی را طلب کرد.»
سؤال وقتی متعدی به باء است دلالت بر آن دارد که مسؤول عنه ملاصق سائل و نزدیک اوست. قرآن به نزدیکی قیامت بارها اشاره کرده است. در اینجا مبالغه در تحقق وقوع عذاب بر کافران به زیبایی تصویر شده است، فَكَأَنَّ السَّائِلَ يَسْأَلُ عَمَّا هُوَ وَاقِعٌ بِهِ مُصَاحِبٌ لَهُ، و این خود اِشعار به کمال غفلت و کم‌خردی خواهان دارد که احاطه عذاب را بر خود در نمی‌یابد.
پس ترجمه درست‌تر این است: خواهنده‌ای عذابی رخ‌داده را خواستار شد.
یا: خواهنده‌ای عذابی فرودآمده را خواستار شد.

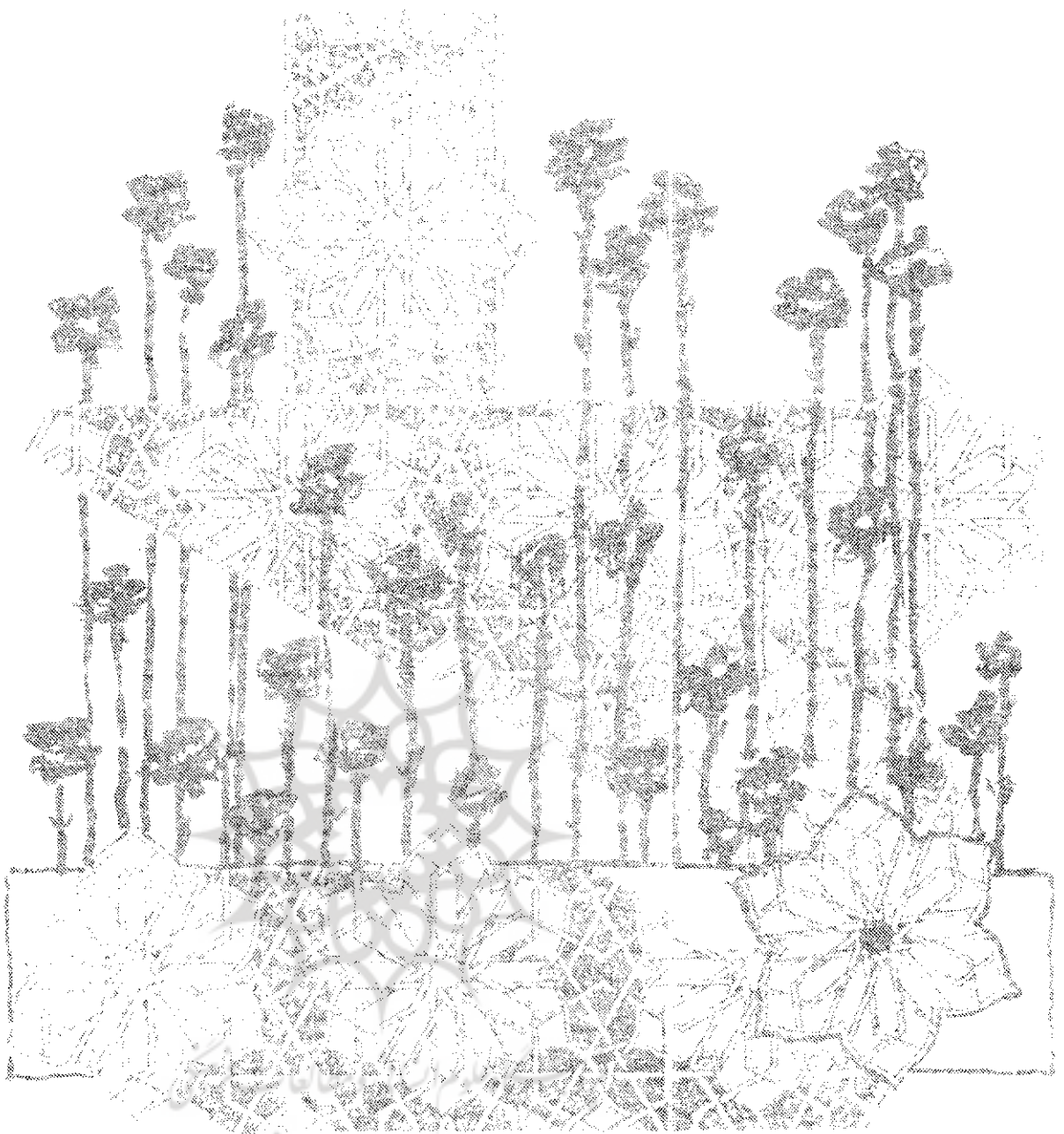
(۱۸) سوره انسان، آیه ۶: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ»
«چشمه‌ای که بندگان [درستکار] خداوند از آن می‌آشامند.»
و نیز: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ» (مطففین: ۲۸) «چشمه‌ای که مقربان از آن می‌آشامند.»
در هر دو مورد، ترجمه معادل «يَشْرَبُ مِنْهَا» است. زمخشری وجه لطیفی را ذکر می‌کند و آن اینکه: أَمَا الْعَيْنُ قَبْلِهَا يَمْزُجُونَ شَرَابَهُمْ فَكَانَ الْمَعْنَى يَشْرَبُ عِبَادُ اللَّهِ بِهَا الْخَمْرَ كَمَا تَقُولُ شَرِبْتُ الْمَاءَ بِالْعَسَلِ (کشاف، ج ۴، ص ۱۹۶).
صحنه زیبایی است: بهشتیان جام شراب به دست دارند و بر کنار چشمه مشغول نوشیدن‌اند. باء، التصاق و قرب آنها را به چشمه نشان می‌دهد (نیز تدبیر شود در «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ»). با توجه به آیات دیگر چون «كَانَ مِرْآجُهَا كَأُنُورًا»

(انسان: ۵) یا «مِرْآجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» (مطففین: ۲۷)، معقول است که آمیختن شراب به آب چشمه را تصور کنیم.
پس ترجمه درست‌تر این است: چشمه‌ای که بندگان خدا به [آمیزه‌ای از] آن [در جامشان، شراب] می‌نوشند.
مؤید این ترجمه روایتی از امام صادق(ع) است که مترجم محترم خود در توضیح آیه ۲۷ سوره مطففین ذکر کرده‌اند و آن اینکه تسنیم، بهترین شراب اهل بهشت است و حضرت محمد(ص) و آل محمد(ص) از آن خالص می‌نوشند، ولی برای اصحاب الیمین و سایر اهل بهشت آن را با نوشابه‌های دیگر ممزوج کنند.

(۱۹) سوره مطففین، آیه ۳۰: «وَ إِذَا مَرَّوْا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ»
«و چون از کنار ایشان می‌گذشتند به چشم و ابرو اشارت می‌کردند.»
کاربرد باء در اینجا تعمد مجرمان را درگذر - آن هم گذر دسته‌جمعی - از کنار مؤمنان به قصد اذیت و آزار ایشان به تصویر می‌کشد، یعنی مرور آنها عابرانه نبوده، عامدانه است و تصادفی سر راه مؤمنان قرار نگرفته‌اند. «تَغَامِرُونَ» نیز یکدیگر را به چشم اشارت کردن است، نه صرف اشارت به چشم و ابرو.
پس ترجمه درست‌تر این است: و چون [تعمداً] از کنار آنها می‌گذشتند یکدیگر را به چشم اشارت می‌کردند.

ج) کاربرد حرف «عَلَى»

(۱) سوره بقره، آیه ۲۰: «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْأَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا»
«هر گاه که [برق راهشان را] روشن کند پیش روند و چون [راهشان را] تاریک کند بایستند.»
در این آیه مقابله‌ای دقیق بین کاربرد حرف لام و عَلَى وجود دارد: در اولی با سود بردن از نور ناشی از برق و در دومی با تصویر سنگینی تاریکی و ناکامی منافقان به سبب از دست رفتن نور، این مقابله ترسیم شده است. سنگینی و ناکامی تاریکی با واژه‌ای چون «افکندن» ثقل لازم را پیدا می‌کند. در ترجمه کل آیه جای پرسش است: چرا «مَشْأَوْا فِيهِ» پیش رفتن باشد؟ مشی انتقال با اراده از جایی به جایی است، چه به پیش و چه به پس.
پس ترجمه بهتر این است: هرگاه که [برق، راهشان را] برای ایشان روشن کند در [نور] آن به راه افتند و گاهی که [رفتن نور] بر ایشان تاریکی افکند بایستند.



جای علیه، کلماتی چون به ضرر یا برضد را هم به کار برد.

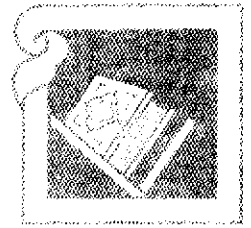
۳) سوره بقره، آیه ۱۴۳: ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ «تا گواهان مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد».

بحث در کاربرد «علی» در بخش دوم آیه است. صاحب کشف می‌نویسد: فَإِنْ قُلْتَ فَهَلَا قِيلَ لَكُمْ شَهِيداً وَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ لَا عَلَيْهِمْ؟ قُلْتُ لَمَا كَانَ الشَّهِيدَ كَالرَّقِيبِ وَ الْمُهَيِّجِينَ عَلَى الْمُشْهُودِ لَهُ جِيءَ بِكَلِمَةِ الْإِسْتِعْلَاءِ (کشف، ج ۱، ص ۳۲۷)؛ اما معلوم است که شهادت اگر با علی بیاید دلالت بر گواهی به زیان فرد دارد، لذا فرمود: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ﴾ (نور: ۲۴). در آیه نیز مراد این نیست که پیامبر (ص) به نفع امتش شهادت می‌دهد، بلکه -برعکس- يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِالتَّبْلِيغِ. همین مطلب در آیه ۱۵ سوره مؤمنان ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا

۲) سوره بقره، آیه ۱۰۲: ﴿وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ «و از آنچه شیاطین در روزگار فرمانروایی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند».

ترجمه مطابق نظر کسانی است که «علی» را به معنی «فی» دانسته‌اند؛ اما علی در آیه برای مجسم ساختن زیان است، زیانی که شیاطین به ملک سلیمان وارد کردند، یعنی افتراء و تشویه حقایق تاریخی و نسبت‌های زشت برای محو آثار اعجاز الهی تسخیر جن برای سلیمان (ع)، تا حدی که برخی از اهل کتاب او را نه پیامبر که پادشاهی چون سایر پادشاهان می‌پندارند.

به نظر این جانب، با توجه به کاربرد وسیع کلمه «علیه» در فارسی امروز، ترجمه شسته و رفته -به اصطلاح مترجم محترم- این است: و از آنچه شیاطین علیه پادشاهی سلیمان پی در پی [تبلیغ] می‌کردند پیروی کردند -گرچه می‌توان به



إِنَّكُمْ رَسُولاً شَاهِداً عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولاً) مشهود است. وجه تکریم تنها در این است که این امت، شاهد بر امام پیشین است و مشهود نیست مگر به شهادت خود پیامبر(ص) بر او؛ لذا در بخش اول آیه «گواه مردم بودن» معنی ندارد، حداقل باید نوشت: تا گواه بر مردمان باشید. (رک: پرتوی از قرآن، ذیل آیه) البته نگارنده به دلیل رواج کلمه علیه، درست‌تر می‌داند ترجمه کنیم: تا گواه علیه مردمان [و پیروان سایر ادیان به سبب عدم متابعت دین اسلام] باشد [پیامبر] (اگر به اسلام عمل نکنید) علیه شما گواه باشد.

(۴) سورة بقره، آیه ۱۷۷: ﴿آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ...﴾ «مال را با وجود دوست داشتنش... ببخشد.»

مترجم محترم در توضیح ذیل آیه از قول مفسران نوشته‌اند: مرجع ضمیر در «حُبِّهِ» احتمال چند وجه دارد: (۱) مال؛ (۲) بخشیدن مال؛ (۳) خداوند. و همین ایهام در آیه‌ای دیگر نیز مشهود است. ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ...﴾ (انسان: ۸).

به هر حال ترجمه ایشان مطابق با نظر مشهور یعنی کاربرد «علی» به جای «مع» است. اما چرا «علی حُبِّهِ» آمده نه «مع حُبِّهِ»؟ چون دلالت استعلاء بر مدح ابرار بیش از کلمه مصاحبه است و بذل مال دلیل عملی کاملی بر صدق ایمان است، چرا که المال شقیق الزوج و بر حب مال جز حب بزرگ‌تر یعنی حب الله چیزی غلبه نمی‌تواند بکند، و سخن ابن عباس که می‌گوید: البر بعد الإیمان إعطاء المال علی حُبِّهِ علی قلبه و شهوته به همین معناست. در آیه ۸ سورة انسان نیز همین غلبه حب الهی بر حب و شهوت غذا مطرح است و صحنه بدیعی در مبالغه وصف بذل مال آفریده شده است. ضمناً «آتَى الْمَالَ» با لفظ ماضی دلالت بر سابقه عملی دارد که به لاحق می‌پیوندد و معادل هبه (= بخشیده) نیست، گرچه فعل‌های مضارع در سورة انسان به روشنی استمرار را نشان می‌دهد. پس مرجع ضمیر حُبِّهِ نمی‌تواند خداوند باشد، چرا که علی مناسب آن نیست و اگر می‌بود لِحُبِّهِ می‌آمد (مانند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) و محتمل‌تر خود مال است؛ یعنی به رغم حب مال، آن را در راه خدا و عشق به او صرف نیازمندان می‌کند.

پس ترجمه دقیق‌تر این است: مال را [به خاطر غلبه عشق به خدا] بر دوست داشتنش به... داده [و می‌دهد].

(۵) سورة بقره، آیه ۱۸۵: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ﴾ «و خداوند را برای آنکه رهنمونیتان کرده است تکبیر بگویید.»

باید گفت که کاربرد حرف استعلاء به جای حرف

اختصاص (لام) اشاره به نکته‌ای دارد و آن اینکه خداوند از بندگان خود می‌خواهد در برابر نعمت‌های عظیم او - که در آیات مورد بحث عبارتند از: نعمت تخفیف و رفع مشقت و خرج به تیسیر عبادت، و رخصت بیمار و مسافر - به شکرانه مناسب بپردازند. پس مقصود، ترغیب و تشویق مؤمنان به بزرگ داشتن خدا و شکر فراوان و مداومت بر ستایش و سپاس اوست. و باز این از فضل الهی است که حمد بر نعمت را افضل از آن قرار داده است؛ لذا طبق روایتی مشهور، «الحمد لله» بهترین و جامع‌ترین عبارت برای ستایش الهی است.

به هر حال ترجمه مناسب‌تر یکی از اینهاست:

۱. و خداوند را [سپاس فراوان] بر هدایتتان [گفته و بسیار] بزرگ بشمارید.

۲. و خداوند را به خاطر هدایتتان فراوان [سپاس گفته و فراوان] بزرگ بشمارید.

(۶) سورة آل عمران، آیه ۱۱۹: ﴿وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنْامِلَ مِنَ الْغَيْظِ﴾ «و چون تنها شوند سرانگشتان خویش را از غیظ شما به دندان می‌گزند.»

آیه می‌خواهد حال منافقان را مجسم کند که از فرط خشم در خیال خود جسد مؤمنان را به دندان می‌گزند، اما ناخودآگاه در حالی که از حال خود خارجند و وجودشان پر از کینه و نفرت است سرانگشت خویش را به دندان می‌گزند. باری، غیظ غضب شدید است، چیزی معادل خشم آگینی یا دژم‌ناکی و شایع‌تر همین تعبیر «فرط خشم». اگر از فرق بین تعبیر «عَصَوْا عَلَيْكُمْ» و «عَصَوْا لِأَجْلِكُمْ» بگذریم (رک: روح المعانی، ج ۴، ص ۳۱)، باید به معنی «خَلَوْا» بپردازیم. این واژه به معنی تنها شدن نیست، و گرچه یکی از معانی آن به خلوت رفتن است (مانند «إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ...»)، اما محتمل‌تر آن است که به معنی مَضَى و ذَهَبَ باشد؛ لذا راغب نیز آن را ذیل خلا به معنی مَضَى ذکر کرده است (مفردات، ص ۱۵۹)؛ سیاق آیه نیز نشان می‌دهد که چنین است، چون پیش از آن می‌گوید: ﴿وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا﴾ «و چون با شما رو در رو شوند گویند ایمان آورده‌ایم.»

پس ترجمه صحیح‌تر این است: و چون بگذرند، از شدت خشم بر شما سرانگشت خویش را [به خیال آسیب به شما] به دندان می‌گزند.

(۷) سورة نساء، آیه ۱۷: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾ «جز این نیست که خداوند توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی کار ناشایستی می‌کنند سپس به زودی توبه می‌کنند.»

مترجم محترم ادامه آیه - (فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) -

۱. برای همین در آیه ۱۵۷ نیز ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾ به تصریح ابن‌القیم، کثرت صلوات و رحمت است، لَأَنَّ مَا عَلَاكَ وَ جَلَّكَ فَقَدْ أَحَاطَ بِكَ (الفوائد السنوية إلى علوم القرآن، ص ۳۹)، و این از لطایف قرآنی است. و از همین رو به جای ترجمه «بر ایشان درود پروردگارشان و رحمت او باد»، بایست می‌نوشتند: ایانند که بر ایشان درود و رحمت فراوان پروردگارشان باد.

۲. توجه کنید که ذلیل بودن برای والدین با اَوْلَى عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فرق دارد، حکم والدین چیزی است و حکم دیگران چیز دیگر.



لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ؟ مترجم در آیه اخیر هم به اشتباه ترجمه کرده‌اند: «و بر آنان بال فروتنی مهرآمیز بگستر». در آیه قرار نیست بر (= علی) والدین بال فروتنی گسترده شود، بلکه برای (= لب) آنان چنین باید کرد! گویی بال معنوی انسان زیرپای آنان باید گسترده شود نه بر سر ایشان (تأمل شود)؛ یعنی باید تسلیم آنان بود. (توجه کنید که جناح در انسان معادل بر و بازو و دست است و آدم‌های پر زور مانند مرغان بال‌گشاده و سینه سپر کرده شانه‌ها را بالا می‌کشند و بر و بازو گشاده راه می‌روند، برخلاف آدم‌های افتاده حال که بر و بازو نمی‌گشایند و شانه‌هایشان افتاده است.)

به هر حال ترجمه درست‌تر «و برای آنان بال فروتنی مهرآمیز بگستر [و افتاده حال و تسلیم و رام ایشان باش].» است و در آیه مورد بحث، ترجمه درست‌تر این است: بر مؤمنان نرم و رام [و فروتن] و بر کافران چیره و گرانند.

۱۰) سورة اعراف، آیه ۱۰۵: «حَقِيقٌ عَلِيٌّ اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقُّ» «سزاوار است که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم.»

زمخشری چهار نکته در خصوص «حَقِيقٌ عَلِيٌّ» ذکر کرده است؛ او در نکته چهارم می‌نویسد: وَ الرَّايِعُ هُوَ الْاَوْجَهُ وَ الْاَدْحَلُ فِي نَكْتِ الْقُرْآنِ اَنْ يُغَوَّقَ مُوسٰى فِي وَصْفِ نَفْسِهٖ بِالصِّدْقِ فِي ذٰلِكَ الْمَقَامِ لِاسِيْمَا وَ قَدْ رُوِيَ اَنَّ عَدُوَّ اللّٰهِ فِرْعَوْنَ قَالَ لَهٗ لَمَّا قَالَ اِنِّي رَسُوْلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ، كَذَّبَتْ، فَيَقُوْلُ: اَنَا حَقِيقٌ عَلٰی قَوْلِ الْحَقِّ، اَيُّ وَاجِبِ عَلٰی قَوْلِ الْحَقِّ اَنَّ اَكُوْنَ اَنَا قَائِلَهٗ (كشاف، ج ۲، ص ۱۰۱). پس آیه در مقام تکذیب فرعون و مبالغه در ردّ بر او و تثبیت صدق و صداقت موسی (ع) است؛ گویی موسی (ع) می‌خواهد بگوید: اگر چون منی حق را نگوید پس چه کسی حق‌گوست؟ نظیر همان سخن مشهور پیامبر (ص) خطاب به مرد اعرابی - که خواستار عدالت در تقسیم غنایم شده بود - وَ مَنْ يَّعْدِلُ اِنْ لَمْ اَعْدِلْ. (اگر من عدالت را رعایت نکنم چه کسی داد پیشه کند؟) (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۶۵).

اگر بخواهیم این لطافت را در ترجمه منعکس کنیم این ترجمه‌ها بهتر است:

۱. [چون منی] سزاوارم که جز سخن حق به خدا نسبت ندهم.
۲. سخن حق را چون منی سزاوار است که بگوید.
۳. شایسته و سزاوارم که جز حق به خدا نسبت ندهم.

۱۱) سورة انفال، آیه ۱۱: «لِيَرْبِطَ عَلٰی قُلُوْبِكُمْ» «تا دل‌هایتان را گرم کند.»، و نیز: «رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوْبِهِمْ» (کهف: ۱۴) «دل‌هایشان را استوار داشتیم.» و «لَوْلَا اَنْ رَبَطْنَا عَلٰی

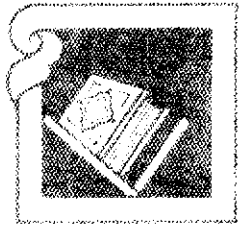
را به «خداوند از اینان درمی‌گذرد.» ترجمه کرده‌اند و «درگذشتن» معادل عفو است نه توبه‌پذیری، و ترجمه مناسب این است: پس اینانند که خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد. گرچه دقیق‌تر و رساتر آن است که «یتوب علی» را بر سر مهر آمدن یا لطف و عنایت از سرگرفتن ترجمه کنیم؛ پس اینانند که خداوند بر آنها مهر [و رحمت] از سر می‌گیرد.

۸) سورة نساء، آیه ۱۴۱: «وَلَوْ لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِّلْكَافِرِيْنَ عَلٰی الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا» «و خداوند هرگز کافران را به مؤمنان سلطه نمی‌دهد.»

این آیه حاوی نکات دقیقی است، از جمله اینکه نفي ابدی عدم سلطه با کاربرد کلمه استعلاء به زیبایی تصویر شده است. اگر علی را برای ضرر بدانیم، ترجمه «و هرگز برای کافران به زیان مؤمنان راهی باز نخواهند گذاشت.» (تفسیر خواجه عبدالله انصاری، تلخیص آموزگار، ص ۲۲۴) و اگر به معنی استعلاء و سلطه بدانیم، ترجمه «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی‌دهد.» مناسب است؛ و اگر مراد استعلائی فکری و برهانی باشد، برهان و حجت هم مناسب و ترجمه «و خداوند هیچ‌گاه برای کافران به ضد مؤمنان حجتی قرار نمی‌دهد.» (ترجمه خواجه‌سوی) درست است. اما «راه» در فارسی، معادل «سبیل» عربی است و معانی گسترده‌ای دارد (مانند راهی پیدا کردن برای حل مسأله یا ادب کردن فلان یا محکوم کردن بهمان و...) پس بهترین کار، ترجمه عام است: و خداوند هرگز برای کافران به ضد مؤمنان راهی [برای غلبه و سلطه و زیان] قرار نمی‌دهد. البته با توجه به توضیحات گذشته می‌توان به جای «به ضد» از واژه «علیه» نیز استفاده کرد.

۹) سورة مائده، آیه ۵۴: «اَذَلَّةٌ عَلٰی الْمُؤْمِنِيْنَ اَعْرَءَةٌ عَلٰی الْكٰفِرِيْنَ» «با مؤمنان مهربان و فروتن و با کافران سخت‌گیرند.»

گرچه ظاهراً «اَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِيْنَ» درست و مناسب می‌نماید، اما سَرَّ کاربرد «علی» در آیه، حفظ عزت نفس مؤمن است، چرا که ذلّ محمود، ممدوح است و بر قدر مؤمن می‌افزاید، برخلاف ذلّ و خواری عادی که ناشی از ضعف و تسلیم است. عزت حالتی است در انسان که مانع شکست اوست. در فارسی واژه‌هایی چون چیرگی، شکست‌ناپذیری، سرافرازی و سرفرازی (مقابل سرشکستگی) تا حدی با عزت برابر است؛ اما گویا مترجم محترم اَعْرَءَةٌ را اَشْدَاء (= سخت‌گیران) دانسته‌اند. از سوی دیگر بایست به کاربرد علی توجه می‌شد (بویژه برای اَذَلَّة)، وگرنه چرا در آیه ۲۴ سورة اسراء فرموده است: «وَاخْفِضْ



قَلْبِهَا) (قَصَص: ۱۰) «اگر دلش را گرم نمی‌کردیم.»

دل گرم کردن و دل استوار داشتن معادل رَبَطَ عَلَيَّ قَلْبِي نیست؛ اگر فَلَانٌ رَابِطُ الْجَاشِ إِذَا قَوِيَ قَلْبُهُ (راغب، ذیل «ربط») باشد، پس معادل این اصطلاح در فارسی، دل قوی داشتن است نه دل گرم کردن. عده‌ای «علی» را زائد دانسته‌اند، اما نکته مهم کاربرد حرف استعلاء است؛ گویی قوت قلب و یقین و اطمینان در این دل‌ها چنان است که دل نه مملو که لبریز از آن است و این با روح نظم قرآنی و اسرار کاربرد حروف نزدیک‌تر است. بدیهی است قلبی که بر آن یقین و اطمینان حاکم است دستخوش ضعف و سستی و ترس نمی‌شود.

پس ترجمه درست‌تر این است: تا دل‌هایتان را قوی کند.

(۱۲) سورة يوسف، آیه ۱۱: «مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ» چرا در کار یوسف ما را امین نداری؟

فعل آمِنَ در قرآن دو بار دیگر هم با عَلِيّ متعدی شده است و هر دو بار هم در همین داستان یوسف (ع) است: «قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» (یوسف: ۶۴) گفت: شما را در حق او امین ندارم مگر همان‌طور که پیشترها در حق برادرش امین داشته بودم. چرا آمِنَ با عَلِيّ آمده؟ آمِنَ وقتی با عَلِيّ متعدی می‌شود محافظت و مراقبت کامل را در نظر دارد (گویی مؤتمن به واسطه قوت و استحکام امرش بر مؤتمن علیه مستعلی است)؛ لذا یعقوب (ع) در ادامه سخن می‌فرماید: «قَالَ خَيْرٌ حَافِظًا» و خداوند بهترین نگهبان است. و از برادران یوسف (ع) نیز در آیه ۶۳ نقل شده است: «فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» به هر حال امین داشتن مراد نیست، محافظت و نگهبانی مراد است و اعتماد یا عدم اعتماد به این محافظت. در فارسی امروز نیز «قبول داشتن» معادل خوبی است (مثلاً: چرا ما را برای مراقبت و محافظت از یوسف (ع) قبول نداری؟)، اما این معادل عامیانه است. ترجمه‌های بهتر آیه اینهاست:

۱. تو را چه می‌شود که ما را بر یوسف امین و نگهبان نمی‌گماری [و مورد اعتماد قرار نمی‌دهی]؟
۲. چه شده که بر یوسف ما را محافظ نمی‌گماری [و به ما اعتماد نداری]؟
۳. چه شده که به ما در مورد حفاظت از یوسف اعتماد نداری؟

و شاید بهترین ترجمه آیه موضوع بحث اینها باشد: الف) چه شده که ما را محافظ یوسف [و مورد اعتماد نمی‌دانی]؟ ب) چه شده که بر [محافظت از] یوسف ما را معتمد نمی‌دانی؟

ترجمه آیه ۶۴ نیز اینهاست:

۱. آیا شما را -جز بدان‌گونه که پیشترها بر برادرش محافظ گماردم- محافظ او گردانم؟
۲. آیا شما را در مورد حفاظت از او -جز بدان‌گونه که پیشترها در مورد حفاظت از برادرش معتمد دانستم- معتمد شمرم؟

(۱۳) سورة رعد، آیه ۶: «وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» و بی‌گمان پروردگارت بر مردمان با وجود ستمشان آمرزنده است.

در ترجمه «مَعَ ظُلْمِهِمْ» ترجمه شده نه «عَلَى ظُلْمِهِمْ» و در نتیجه زیبایی و دلالت مخفی سخن از بین رفته که عبارت است از غلبه رحمت الهی بر موجبات غضب وی، و اگر «عَلَى ظُلْمِهِمْ» نبود رحمت و غضب، عفو و مؤاخذه و مغفرت و عقاب مساوی می‌شدند. از ابن عباس نقل شده که لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ أَزْجَى مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ (جواهرالحسان، ج ۲، ص ۲۶۵). ذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ نیز بیان عظمت این آمرزش تدارک‌دیده شده برای گنهکاران است. (به دلیل تکرر بودن مغفرت)

پس ترجمه درست‌تر اینهاست:

۱. بی‌گمان پروردگارت صاحب آمرزشی برای مردمان [است که غالب] بر ستمشان است.
۲. و همانا پروردگارت صاحب آمرزشی برای مردمان [که] بر ستمشان [غلبه می‌کند] است.
۳. و همانا پروردگارت صاحب آمرزشی برای مردمان به رغم ستمشان است.

(۱۴) سورة ابراهيم، آیه ۳۹: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ» سپاس خداوندی را که با وجود پیری به من اسماعیل و اسحاق را ارزانی داشت. در اینجا نیز «مَعَ الْكِبَرِ» ترجمه شده نه «عَلَى الْكِبَرِ». آیه درصدد بیان قدرت بالغه الهی است، چرا که پیری بر انسان چیره می‌شود (استعلاء دارد) اما قدرت الهی بر آن چیره است، لذا استعلاء مجازی استعلاء قدرت الهی بر پیری (علی‌الکبر) است و مع‌الکبر، این استعلاء و استیلای بر اسباب، و نفوذ اراده الهی را نشان نمی‌دهد. در این موارد واژه‌های عربی فارسی شده «علی‌رغم» یا «به‌رغم» بهتر است و واژه فارسی‌تر در این مورد خاص «بر سیر...» است. پس می‌توان ترجمه کرد:

۱. سپاس خداوندی را که به رغم پیری...
۲. سپاس خداوندی را که بر [سیر] پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشید.



در خاکش فرو کند؟

۱۷) سورة انبياء، آیه ۶۱: ﴿قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلِيَّ اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ «گفتند او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا آنان حاضر و ناظر باشند.»

به جای «عَلِيَّ اَعْيُنِ»، «أَمَامَ اَعْيُنِ» را ترجمه کرده‌اند و «يَشْهَدُونَ» نیز کامل معنی نشده است. کاربرد عَلِيَّ مبالغه در حرص بر مشاهده است و دلیل بر شدت وحشت بت پرستان و ناباوری آنها نسبت به خبر بت شکنی؛ گویی این حرمت شکنی بت‌ها را جسارتی بی نظیر می‌دانستند، لذا در مکانی قابل دید همگان او را دوره و نظاره کردند. ابوحیان می‌نویسد: وَ عَلِيٌّ مَعْنَاهَا الْاِسْتِعْلَاءُ الْمَجَازِيُّ كَأَنَّهُ لِيَتَّخِذَ يَهُومَهُمْ اِلَيْهِ وَ اِرْتِفَاعِ اَبْصَارِهِمْ لِوُجُوهِهِ مُسْتَعْلٍ عَلِيَّ اَبْصَارِهِمْ (البحر المحيط، ج ۶، ص ۳۲۴).

پس ترجمه مناسب‌تر این است: گفتند او را بر [فرز] چشمان مردم [و در معرض دید همگان] بیاورید تا آنان گواه و ناظر [محاکمه او] باشند.

۱۸) سورة نمل، آیه ۱۸: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلِيَّ وَادِ النَّمْلِ﴾ «تا آنجا که به وادی موران رسیدند.»

رسیدن سپاه سلیمان(ع)، دنیای مورچگان را به اضطراب انداخت و سخن مورچه که ﴿لَا يَخْطِبُكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ﴾ بیان این معناست. اتیان گرچه به معنی مَجِيء بسهولة است اما وقتی متعدی به عَلِيٍّ می‌شود دلالت بر شِدَّةٍ وَ طَمَّاءِ الْاَتَى وَ مَا يَصْحَبُهُ مِنْ اِيْقَاعٍ بِمَا اَتَى عَلَيْهِ و اِضْرَارٍ بِهِ يَصِلُ اِلَى حَدِّ اِنْفَاتِهِ وَ اِيَادَتِهِ دارد، وَ اَتَى عَلَيْهِمُ الدَّهْرُ: اَفْنَاهُمْ. (اساس البلاغه، ص ۱۱) بدیهی است این معانی را در ترجمه نمی‌توان کاملاً منعکس ساخت، اما به هر حال تا حدی این امر میسر است که بنویسیم: تا گاهی که بر دره موران درآمدند.

۱۹) سورة قصص، آیه ۲۷: ﴿عَلِيَّ اَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَابٍ﴾ «در قبال اینکه [به جای کابین] هشت سال برای من کار کنی.»

در آیه نفرموده «لِتَأْجُرَنِي» که موهم نفع طلبی باشد، بلکه از «عَلِيٍّ» استفاده کرده است که اِشْعَارٌ به کرامت دختر و عظمت مهر او دارد. این نکته به اضافه آنکه عَلِيٍّ برای اعمال سنگین به کار می‌رود، نشان می‌دهد که موسی(ع) باید سنگینی مسؤولیت همسر داری را بر دوش کشد و تحمل کند. برای همین ابن‌الجوزی عَلِيٍّ را به معنی شرط گرفته که خود اِشْعَارٌ به تحمل و ثقل مسؤولیت دارد. (مستخب قره العيون الناظر، ص ۱۷۷)

پس ترجمه بهتر این است: به شرط آنکه هشت سال کار

۱۵) سورة نحل، آیات ۴۶-۴۷: ﴿أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلِيَّ تَحْوْفِي﴾ «یا [خداوند] در [گرماگرم] گشت و گذارشان فروگیردشان و گزیر و گریزی ندارند، یا ایشان را در عین ترس و لرز فرو گیرد.»

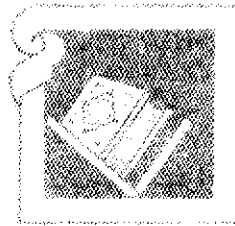
در آیه، تقابلی بدیع بین کاربرد «فی» و «عَلِيٍّ» دیده می‌شود، و مراد تصویر کمال قدرت الهی در اخذ و مجازات مجرمان است. معنی تقلب، آمد و شد و مسافرت - اعم از سفر برای بازرگانی و تفریح و زیارت - است و این خود بیانگر حرکت زندگی و سلامت آمد و شد کننده (و در اینجا مجرم) است. به ظاهر پیگیری مجرمی که قدرت فرار دارد و سالم است مشکل‌تر از تعقیب فرد درمانده و منتظر بلا (= معجز) است، اما خداوند نه تنها قدرت اخذ درمانده که قدرت اخذ و مجازات مجرم آمد و شد کننده را نیز دارد. از سوی دیگر، تخوف خود نوعی عذاب روحی است که تألم قلب و مشغولیت ذهن را نشان می‌دهد و گفته‌اند ترسی که خاص یک عضو - یعنی قلب است - همین: تخوف است. عَلِيٍّ برای استعلاء و بیان افزایش عذاب است، گویی می‌فرماید: إِنَّ اللّٰهَ زَادَهُمْ عَذَابًا فَوْقَ عَذَابِ الْخَوْفِ وَ الْاَمِيهِ وَ هُوَ بَلَاءٌ كَانَ قَدْ وَقَعَ بِهِمْ مِنْ قَبْلُ وَ اَصَابَهُمْ بِاَمْرٍ اَضْرَارٍ الدُّعْرُ وَ الْقَلْقُ وَ اِفْتِقَادِ الْاَمْنِ وَ الطَّمَأْنِينَةِ ثُمَّ جَاءَ عِقَابُهُ وَ اَخَذَهُمْ بِمَا اَقْتَرَفُوهُ بَلَاءً فَوْقَ بَلَاءٍ وَ عَذَابًا عَلِيَّ عَذَابٍ. شاید در فارسی امروز با معنی خاص «زده» بتوان بیم‌زدگی را معادل تخوف دانست.

باری، مناسب‌تر آن است که ترجمه کنیم: یا در آمد و شدشان بگیردشان پس ایشان درمانده [و درمانده کننده] نیستند، یا [به عذابی فزون‌تر] بر بیم‌زدگی بگیردشان.

۱۶) سورة نحل، آیه ۵۹: ﴿اَيُّسِرْكُهُ عَلِيَّ هَوْنٍ اَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ «آیا او را به خواری و زاری نگه دارد یا [زنده] به خاک بسپارد؟»

می‌دانیم که عَلِيٍّ برای بیان افعال شاق و سنگین نیز به کار می‌رود، مانند: قَدْ سِرْنَا عَشْرًا وَ بَقِيَتْ عَلَيْنَا لَيْلَتَانِ. معنی «هون» نیز قابل توجه است و در مورد آن راغب می‌نویسد: تَذَلُّلُ الْاِنْسَانِ فِي نَفْسِهِ مِنْ جِهَةِ مُسَلِّطٍ مُسْتَحْفٍ بِهِ فَيَذَمُّ بِهِ؛ وَ جَالِبٌ لِمَعْنَى «دَسَّ» است: اِذْ خَالَ الشَّيْءُ فِي الشَّيْءِ بِضَرْبٍ مِنَ الْاِكْرَاهِ. پس «خواری و زاری» و «خاک‌سپاری» معادل‌های خوبی نیستند، چرا که مثلاً خاک‌سپاری مناسب مرده است که فاقد حیات و مقابله است، اما برای زنده به گور کردن یک دختر نیاز به اِعمالِ قدرت و فرو کردن او در خاک است. (فی نیز مجسم‌کننده این وضعیت است)

پس بهتر است ترجمه کنیم: آیا او را [با تحمل فشار روحی و غلبه] بر خواری شماری [دختردار] نگه دارد یا [زنده]



کردن برای مرا بپذیری.

پاسخ موسی (ع) نیز شنیدنی است که «أَيُّمَّا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» «هر کدام از دو مدت را به سر بردم از من زیاده‌خواهی نشود.»

«عَدُوٌّ» تجاوز و منافی «التیام» (همخوانی) است و این عِدُوٌّ گاه به قلب است (عداوت و معادات) و گاه بالمثنی (عَدُوٌّ) و گاه با اخلال در عدالت در معامله (عدوان و عَدُوٌّ) و گاه به ناهمخوانی اجزاء است (مکان ذُو عَدُوٍّ: مکان غیر متلائم الاجزاء). به هر حال عدوان یک معنی ندارد. (برای تفصیل مطلب، رک: مفردات راغب، ذیل «عدو») مترجم محترم در اینجا آن را «زیاده‌خواهی» ترجمه کرده‌اند و در آیه ۸۵ سوره بقره «ستمگری» و در آیه ۱۹۳ سوره بقره «ستم» و در آیه ۳۰ سوره نساء «سرکشی» و در آیه ۲ سوره مائده و آیات ۸ و ۹ سوره مجادله «ستمکاری»؛ اما «عدوان» مترادف ستم و ستمگری و ستمکاری و سرکشی نیست، چرا که مثلاً در آیه ۱۹۳ سوره بقره «مجازات» مناسب‌تر است. (برای فهم این معنا که «فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» «مجازات نیست مگر بر ستمکاران» به آیه بعد نیز «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» نگاه کنید، که مراد، مقابله به مثل و مجازات است نه بیشتر و نه ستم که کلاً ممنوع است) در آیه مورد بحث نیز عدوان زیاده‌خواهی نیست که علاوه بر همه نکات گفته شده، فاقد روح ادبی و منافی ادب موسی (ع) است، بلکه موسی (ع) می‌فرماید: هریک از دو سرآمد را به پایان بردم (و مراد مدت اول یعنی هشت سال است) اخلال در این قرارداد نیست.

پس ترجمه «فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» می‌شود:

بیداد [و اخلال در قرارداد] بر من [فرض] نشود.

یا: گناه بیداد [و اخلال در قرارداد] بر من نباشد.

۲۰) سوره احزاب، آیه ۳۷: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ»

«همسرت را نزد خویش نگه دار [و طلاق مده].»

ترجمه، معادل «أَمْسِكْ عِنْدَكَ زَوْجَكَ» است، اما علی تحمل و صبر بر آزار همسر را در نظر دارد؛ لذا مناسب‌تر این ترجمه‌هاست:

۱. همسرت را [با تحمل آزارش] بر تو، نگه دار.

۲. همسرت را [با تحمل و صبر] بر [آزارش نسبت به]

خویش نگه‌دار.

۲۱) سوره یس، آیه ۶۶: «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى

أَعْيُنِهِمْ» «و اگر خواهیم دیدگانشان را نابینا سازیم.»

فرق است بین طَمَسَ الشَّيْءَ: أزال أثره (رک): «فَطَمَسْنَا

أَعْيُنَهُمْ» (قمر: ۳۷) «چشماتشان را ناپدید ساختیم.» و

طَمَسَ عَلَى الشَّيْءِ: حَجَبَهُ وَ أَحْفَاهُ. در آیه می‌فرماید: با

وجود دستگاه بینایی، قدرت بینایی آنها گرفته شد، درست مانند «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ» (یس: ۶۵) که مراد عجز از سخن گفتن و فقدان حاسة نطق است نه محو دهان. مترجم محترم آیه ۳۷ سوره قمر را «پس ایشان را نابینا ساختیم.» ترجمه کرده‌اند که درست نیست، بلکه مراد محو چشم‌های ناپاک آن کوردلان است. اما ترجمه حاضر که تا حدودی درست است بایست توضیحی می‌داشت، گرچه صاحب لسان‌العرب هم می‌نویسد: «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ» يَقُولُ وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَعْمَيْنَاهُمْ. مطلب دیگر ترجمه‌های عین به دیدگان است، که معادل ابصار است. اما در قرآن برای تمایز چشم به عنوان دستگاه بینایی، و دیده به عنوان چشم از آن حیث که می‌بیند، فرق است. لذا حفظ بصر یعنی حفظ دیدگان یا حفظ چشم از دیدن، اما عین یعنی چشم.

به هر حال دقیق‌تر این است که بنویسیم: و اگر بخواهیم، چشم‌هایشان را [به از کار انداختن قدرت بینایی] نابینا کنیم. یا: و اگر بخواهیم، بر چشم‌هایشان پرده کشیم [و نابینایشان سازیم].

۲۲) سوره صافات، آیات ۹۱ و ۹۳: «فَرَاغَ إِلَى آلِهِمْ

فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ... فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ» «رو به

خدایانشان آورد و گفت: چرا [چیزی] نمی‌خورید... پس [نهانی] بر آنان ضربه‌ای به شدت فرود آورد.»

«رَوَّغَ» یعنی المِثْلُ عَلَى سَبِيلِ الإِخْتِيَالِ، یعنی نوعی

حرکت غلط‌انداز یا پنهان‌کاری در حرکت. در آیه می‌خواهد

بگوید ابراهیم (ع) پس از خروج مردم از شهر، به گونه‌ای به

طرف بتکده رفت که از ظاهر مسیر او نمی‌شد فهمید به کجا

می‌رود، و این سو و آن سو می‌رفت، تا در پایان، راه خود را

به سوی بتکده کج کرد. پس این حرکت پنهان‌کارانه را باید در

ترجمه ذکر کرد. اما «رَاغَ إِلَى» و «رَاغَ عَلَى» نباید به یک معنی

ترجمه شود. در آیه دوم، «عَلَى» استیلاء و تسلط ابراهیم (ع)

بر بت‌ها و ذلت آنها را نشان می‌دهد. «رَاغَ عَلَيْهِمْ بِالضَّرْبِ»

یعنی حمله کردن و زدن؛ آن هم ضربه زدن با قوت و شدت.

ابراهیم (ع) نیز بر بت‌ها حمله می‌آورد و ضربتی جانانه بر

آنها می‌زد و با احتیاط کار را ادامه می‌داد. این نکته به اشتباه

به نهانی بودن ضربه، ترجمه شده است. نکته دیگر فرق

آهنگ کلمات در زبان فارسی است؛ امروزه بین ضربه و

ضربت فرق است: ضربه آهنگی دارد و ضربت آهنگ دیگر و

ضربت شدت بیشتری را مجسم می‌کند.

پس ترجمه رساتر آیه‌ها این است: پس [با پنهان‌کاری]

به سوی خدایانشان رفت... پس بر آنان به ضربتی محکم [و

جانانه] حمله کرد.

یک نکته جالب توجه اینکه کاربرد سوم «رَاغَ» هم، در

قرآن مربوط به ابراهیم (ع) است و این بار در دوره پیری او، و



و ثانیاً، پیامبر(ص) را به صفاتی که مؤید صدق اوست وصف می‌کند. بدیهی است که ادعای مشرکان این نبوده که پیامبر(ص) در ابلاغ وحی بخیل است، چرا که اساساً ایمان به گفته او به عنوان رسول خدا نداشتند، و ضرورتی برای نفی این مدعا نیست؛ لذا از سیاق آیات و استفاده از حرف استعلاء می‌فهمیم که مراد از میخول علیه، غیب و مراد از میخول به، طاقت و کوشش رسول‌الله(ص) است، یعنی پیامبر(ص) از خود دریغ نمی‌کند و همه توش و توان خویش را برای ابلاغ وحی به کار می‌گیرد و نستوه در کار تبلیغ به پیش می‌رود و در دعوت خود از اراجیف مشرکان نمی‌هراسد. مرحوم آیت‌الله طالقانی می‌نویسد: «علی» دلالت بر اطلاع کامل، و باء «یضنین» دلالت بر تلبس دارد: شخصیت محمد(ص) که بر غیب اطلاع و تفوق یافته چنین نیست که خوددار در بیان و ابلاغ آن باشد. (پرتوی از قرآن، ج ۱ از جزء ۳۰، ص ۲۰۴)

این ترجمه با قول مشهور عرفا که «پرو و تاب مستوری ندارد» همساز است، و چه این توضیح را بپذیریم و چه توضیح پیش گفته را، به هر حال توصیفی بلیغ از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام به عمل آورده‌ایم. با توضیح ما ترجمه چنین است: و او [نستوه از به کارگیری همه توش و توان خویش] بر [رساندن] وحی دریغ ندارد.



این نکته همچنان که در مورد فعل **أَمِنَ** متعدی به **عَلِيٍّ** گفته شد شایان توجه است. باری، در آیه ۲۶ سوره ذاریات می‌فرماید: **﴿فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾** سپس به خانواده‌اش روی کرد. این ترجمه نیز فاقد رسایی و زیبایی آیه است. قرآن می‌خواهد ادب مهمانداری ابراهیم(ع) را نشان دهد و آن اینکه او به گونه‌ای به سراغ همسر رفت که میهمانان، قصد او - یعنی تهیه غذا- را نفهمند و سپس غذا را آورد. در فارسی برای بیان این مفهوم، واژه «بهانه» را به کار می‌بریم. پس رساتر آنکه ترجمه کنیم: پس [به بهانه‌ای] به سوی خانواده‌اش رفت.

(۲۳) سوره محمد(ص)، آیه ۱۰: **﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ﴾** خداوند نابودشان کرد.

این ترجمه نارساست. آیه می‌خواهد بگوید پیشینیان نه تنها خود که همه متعلقاتشان را بر باد دادند؛ و این امری دهشتناک است. فعل **دَمَّرَ** با حرف **عَلِيٍّ** اشاره به این حقیقت دارد که عذاب الهی، آنها و هر چه را دارند نابود کرده است و برای دیگران نیز چنین سرنوشتی متصور است.

پس رساتر آنکه بنویسیم:
 ۱. خداوند [به نابودی همه چیزشان] نابودشان ساخت.
 ۲. خداوند [همه چیزشان را تار و مار و آنها را] نابودشان ساخت.

۳. خداوند آنها [و خانمان ایشان] را نابود ساخت.

۴. خداوند آنها [و خانمانشان] را به نابودی درافکند.

(۲۴) سوره نجم، آیه ۱۲: **﴿أَفْتَمَارُوتُهُ عَلِيٍّ مَا يَرِي﴾** آیا شما با او درباره آنچه دیده است مجادله می‌کنید؟
 «مراء» در اصل جدل همراه با مداهنه و مصانعه است و از «علی» معنی مغالبه به آن سرایت کرده است؛ در قرآن داریم: **﴿فَلَاتُمَارِ فِيهِمْ﴾** (کهف: ۲۲)، اما چرا در اینجا به جای «فیما یَرِي»، «علی ما یَرِي» آمده است؟ باید توجه داشت که یَرِي، یعنی صیغه مضارع رؤیت، برای زیادت تجهیل و تسفیه پرسش‌گران به ظاهر دانای قصه است. ترجمه نه تنها فاقد این لطایف است که اضافاتی هم دارد. به هر حال به جای مجادله، ستیزه یا کلنجار بهتر است. پس می‌توان نوشت: آیا با او بر [سر] آنچه می‌بیند ستیزه می‌کنید؟

(۲۵) سوره تکویر، آیه ۲۴: **﴿وَ مَا هُوَ عَلِيٍّ الْغَیْبِ﴾** یضنین» (و او در [گزاردن] وحی غیبی بخیل نیست).

تأمل در سیاق آیات نشان می‌دهد که آیات درصدد تأکید بر صدق ماجاء به الرسول(ص) است و نفی ادعای مشرکان (مبنی بر آنکه قرآن قول شاعر و کاهن یا افتراء بر خداست)؛ لذا اولاً، واسطه وحی را به مکین و امین بودن می‌شناساند،